

گفت‌وگو با بهروز مهری به بهانه نمایشگاه عکس‌هایش در گالری مهر آوا

بهروز مهری سال‌هاست به عنوان عکاس در خبرگزاری AFP فعال است. این عکاس جوان چندی قبل نمایشگاهی از عکس‌های خود را که مربوط به قربانیان حادثه اسیدپاشی در ترکیه بود در گالری مهر آوا به نمایش گذاشت: **عکس‌هایی که بیننده خود را در شوکی عمیق فرو می‌برد**. به همین بهانه با وی به گفت‌وگو نشستیم.

– این عکس‌ها از قربانیان اسیدپاشی در پاکستان گرفته شده است. چرا این کشور را مد نظر قرار داده‌اید. آن هم در شرایطی که بسیاری از کشورهای منطقه و حتی ایران کم و بیش با این مشکل مواجه هستند؟

به نظر من اصلاً تفاوتی نمی‌کند که این قربانیان اهل کدام کشور باشند، ایران، پاکستان، بنگلادش یا هر کشور دیگر، مهم اتفاقی است که در این زمینه رخ می‌دهد و مناسفانه در مناطقی که ما در آن زندگی می‌کنیم، بیشتر به چشم می‌آید. سوزهای کم من برای عکس‌هایم در نظر گرفته‌ام، معضلی است انسانی که زندگی بسیاری را تحت‌الشعاع خود قرار داده است؛ عاملی که خشونت‌های قومی، محلی و تفکرات سنتی باعث بروز آن می‌شوند. مأموریت کاری من به پاکستان فرصتی را فراهم آورد تا این آدم‌ها را پیدا کنم و این پروژه را عملی کنم. البته از آنجا که عکاسی در ایران با محدودیت‌های بسیاری همراه است، چندان به فکر کار بر روی این سوزه در کشور خودمان نبودم.

– آمار قربانیان این مساله در پاکستان زیاد است؟ آمارهایی که در این زمینه وجود دارد، خیلی دقیق نیست. بین ۵۰ تا ۱۵۰ نفر در سال قربانی این مساله در کشور پاکستان می‌شوند که در نوع خود آمار بالایی است. البته این آمارها در سال‌هایی کم یا زیاد می‌شود، برای مثال از سال ۲۰۰۷ تعداد قربانیان بیشتر شده است. پاکستان و بنگلادش دو کشوری هستند که این اتفاق به شکل تکران‌کننده‌ای در آنها رخ می‌دهد. البته هم‌اکنون راهکارهایی برای کنترل موضوع در نظر گرفته شده است، مثلاً کمیّت ماده اسید را در مکان‌هایی که دارای کارخانه‌های صنعتی هستند، افزایش داده‌اند، همچنین بسیاری در حال تلاش برای تصویب مجازات حبس ابد برای عاملان این فجایع هستند. این مساله البته موافقان و مخالفان بسیاری دارد. حتی بسیاری از خانواده‌ها به خاطر مسائل خانوادگی با تهدید شدن از طرف عاملان شکایت‌نمی‌کنند یا شکایت خود را پس می‌گیرند. یکی از نمونه‌های حقوقی نسبتاً موفق، نیلا بود که در ۱۲ سالگی توسط خواستگارش روی او اسید پاشیده شد. فرد متهم به ۱۲ سال زندان و پرداخت حدود ۱۵۰۰ دلار محکوم شد که در دادگاه تجدید نظر محکومیت او به چهار سال حبس کاهش یافت اما با کمک و پشتیبانی مرکز حمایت از قربانیان اسیدپاشی در پاکستان در تشویق نیلا به پیگیری شکایت خود، پرونده برای اولین بار در تاریخ این جرم به دادگاه عالی پاکستان ارجاع و منجر به صدور مجرای اولی اولیه شد.

– تا به حال عکاسان دیگری هم روی این پروژه کار کرده‌اند؟

این سوزهای است که عکاسان بسیاری بر روی آن کار کرده‌اند. از عکاسانی که آنهاهم مجموعه پرتره از قربانیان اسید کار کرده‌اند می‌توان به «میلیو مورانی» اشاره کرد که در سال ۲۰۰۸ برای خبرگزاری اسوشیتدپرس بر روی این موضوع کار کرد. این عکس اسپانیایی سال گذشته پای خود را در افغانستان از دست داد. «پائولا

گفت‌وگو با راشین خیریه به بهانه نمایشگاه نقاشی‌اش در گالری دی

– این سوزهای است که عکاسان بسیاری بر روی آن کار کرده‌اند. از عکاسانی که آنهاهم مجموعه پرتره از قربانیان اسید کار کرده‌اند می‌توان به «میلیو مورانی» اشاره کرد که در سال ۲۰۰۸ برای خبرگزاری اسوشیتدپرس بر روی این موضوع کار کرد. این عکس اسپانیایی سال گذشته پای خود را در افغانستان از دست داد. «پائولا

–

– در این سال‌ها طی گفت‌وگوهایم با تصویرگران این نکته تکرارش کرده که دشواری‌های فعالیت حرفه‌ای در کار تصویرگری خصوصاً تصویرگری کتاب‌های کودک و نوجوان، آنها را به سمت نقاشی، مجسمه‌سازی و انیمیشن کشانده. آیا حرکت شما از تصویرگری به نقاشی هم تحت چنین شرایطی صورت گرفت؟

درست می‌گویید. با اینکه من دلبسته تصویرسازی‌ام و هیچ وقت آن را فراموش نمی‌کنم، ولی محدودیت‌های زیادی در عرصه نشر این رشته وجود دارد. اولین محدودیت این است که باید توجه‌تان به مخاطب خاصی باشد. متن هم محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند. تصویرساز باید آنچه را به تصویر بکشد که متن می‌گوید. من خود در تصویرسازی دوست داشتم‌ام المان‌های دیگری را به تصویر اضافه کنم. اما متن این اجازه را نداده است. نقاشی اما داستان دیگری است. حس می‌کنم در نقاشی می‌توانم تصاویر ذهنی و دنیای خیالی‌ام را

گفت‌وگو با بهروز مهری به بهانه نمایشگاه عکس‌هایش در گالری مهر آوا

می‌خواستم ببیننده شو که شود

برنشتاین» عکاس گتی ایمپج هم عکاس دیگری است که در این زمینه عکاسی کرده است.

– اگر چه عکاسی مستند معمولاً بحران‌ها و معضلات اجتماعی را نشان می‌دهد، اما به نظر می‌رسد سوز‌های که شما انتخاب کرده‌اید، بسیار تلخ است. تکران عکس‌العمل مخاطب خودنبودید؟ اصلاً ماهیت عکاسی مستند به تصویر کشیدن معضلات و بحران‌هاست؛ عکاسی از ظلم و سختی‌هایی است که بر مردم می‌رود. عکاسی مستند عکاسی از مرگ و زندگی است. این آدم‌ها یک بار مرداده‌اند و پس از سوختن، دوباره یک زندگی جدید را تجربه می‌کنند؛ یک زندگی متفاوت و دردناک. درست است که عکس‌ها بسیار تلخ هستند اما بی‌تفاوتی به آنها تلخ‌تر است. من می‌خواستم به بیننده‌ها شوک بدهم؛ شوکی از جنس مرگ و زندگی. اخیراً در یکی از نقدهایی که در مورد نمایشگاه نوشته شده عکس‌ها را یک سیلی به صورت بیننده ذکر کرده یا نوشته‌اند عکس‌ها مخاطب را زخم می‌زند و دقیقاً همین طور است. ممکن است این عکس‌ها در نگاه اول آزاردهنده باشند، اما به هر روی مخاطب باید با آنان مواجه شود. این آدم‌هایی که در این عکس‌ها هستند، همه‌شان رنج کشیده‌اند و مردم باید این رنج کشیدن را ببینند. من هم به عنوان عکاس از دیدن و عکس گرفتن از این آدم‌ها رنج کشیدم و می‌خواستم این رنج را به بیننده منتقل کنم. زیبایی در دنیا هست، اما ظلم و رنج هم بسیار زیاد است و ما اگر بخواهیم چشم‌مان را بر این بحران‌های اجتماعی ببندیم، بخشی از زندگی‌مان خالی خواهد شد. زشتی‌ها را باید در کنار زیبایی‌ها دید. نشان دادن این رنج برای من خیلی بارزش است چون خودم را جای این آدم‌ها می‌گذارم و این را تجربه‌ام می‌کند تا این را به دیگران نشان دهم. از برخی واقعیت‌ها که در جامعه وجود دارد، نمی‌توان فرار کرد. ضمن اینکه معتقدم اگر عکاسی اجتماعی کوچک‌ترین تأثیری در تعدیل این شرایط داشته باشد، کار خود را در درست انجام داده است. اصلی‌ترین هدف عکاسی مستند همین است.

– سوال قبلی را از این جهت پرسیدم که به نظر می‌رسد قشر گالری‌رو ما چندان به دیدن عکس‌هایی از این دست عادت ندارند. به هر حال عکاسی مستند را مردم باید ببینند. اینکه گالری‌ها در چه فضایی کارهای خود را انجام می‌دهند، مساله متفاوتی است. عکس‌های مستند اجتماعی در تمام گالری‌های دنیا نمایش داده می‌شوند؛ اتفاقی که به نظر می‌رسد در ایران نیز دارد آغاز می‌شود و این اتفاق خوبی است. اهمیت این مساله زمانی بیشتر می‌شود که می‌بینیم این روزها دیگر مطبوعات و رسانه‌ها نه‌تنها به ایران که در کشورهای دیگر نیز مثل گذشته عکس‌های مستند اجتماعی را چاپ نمی‌کنند و تنها عکس‌های خبری را ارائه می‌دهند. البته منظور من از مجموعه‌های مستند، داستان‌های عکسی و گزارش‌های تصویری است که عمیق است و حرفی برای گفتن دارد نه اینکه تعدادی عکاس به یک سفر توریستی و تفریحی بروند و بعد هم آنها را در گالری به نمایش بگذارند. در این صورت قشر جدیدی نیز به مخاطبان گالری‌ها اضافه خواهند شد. در همین نمایشگاه کسانی آمدند که تنها به خاطر

این موضوع آمدند.

– این عکس‌ها مستند اجتماعی هستند، اما در خود نوعی زیبایی‌شناسی هم دارند که به عکاسی آرت نزدیک می‌شوند.

بخشی از عکاسی مستند مجموعه پرتره‌های مستند است. عکس‌های نمایشگاه یک مجموعه پرتره از یکسری وظیفه‌ام را بر این بحران‌های اجتماعی ببندیم، بخشی واقعیت‌ها که در جامعه وجود دارد، نمی‌توان فرار کرد. ضمن اینکه معتقدم اگر عکاسی اجتماعی کوچک‌ترین تأثیری در تعدیل این شرایط داشته باشد، کار خود را در درست انجام داده است. اصلی‌ترین هدف عکاسی مستند همین است.

– سوال قبلی را از این جهت پرسیدم که به نظر می‌رسد قشر گالری‌رو ما چندان به دیدن عکس‌هایی از این دست عادت ندارند. به هر حال عکاسی مستند را مردم باید ببینند. اینکه گالری‌ها در چه فضایی کارهای خود را انجام می‌دهند، مساله متفاوتی است. عکس‌های مستند اجتماعی در تمام گالری‌های دنیا نمایش داده می‌شوند؛ اتفاقی که به نظر می‌رسد در ایران نیز دارد آغاز می‌شود و این اتفاق خوبی است. اهمیت این مساله زمانی بیشتر می‌شود که می‌بینیم این روزها دیگر مطبوعات و رسانه‌ها نه‌تنها به ایران که در کشورهای دیگر نیز مثل گذشته عکس‌های مستند اجتماعی را چاپ نمی‌کنند و تنها عکس‌های خبری را ارائه می‌دهند. البته منظور من از مجموعه‌های مستند، داستان‌های عکسی و گزارش‌های تصویری

است که عمیق است و حرفی برای گفتن دارد نه اینکه تعدادی عکاس به یک سفر توریستی و تفریحی بروند و بعد هم آنها را در گالری به نمایش بگذارند. در این صورت قشر جدیدی نیز به مخاطبان گالری‌ها اضافه خواهند شد. در همین نمایشگاه کسانی آمدند که تنها به خاطر

–

– نقاشی شما چیزی مابین تصویرسازی و نقاشی است. باز سوالم را تکرار می‌کنم که چرا در نقاشی هم به تصویرسازی وابسته هستید؟

نمی‌دانم. شاید دلیل این مساله از یک طرف به دنیای شخصی‌ام برگردد و از طرف دیگر به علاقه‌ام نسبت به متون و روایت‌های قدیمی.

– کمی به عقب برگردیم، دقیقاً از چه زمانی به نقاشی گرایش پیدا کردید؟

من قبلاً منیای با نقاشی نداشتم و آشنایی‌ام در این زمینه اندک بود. سال ۲۰۰۴ از طرف موزه هنرهای معاصر موفق به دریافت بورس جهت تحصیل در سیته (شهرک بین‌المللی هنرمندان در پاریس) شدم. آنجا این امکان برایم فراهم شد که نزدیک به چهار ماه گالری‌ها

ببینید، برای من فرقی نمی‌کند در کدام مدیا کار کنم. چه در انیمیشن، چه در نقاشی و چه در تصویرسازی، تصاویری (image)اشی شخصی متعلق به خود دارم که همیشه ثابت هستند و تنها به این بستگی دارند که کاسنیم چه باشد.

– اشاره به نقدهایی که دیدید که روی تصویرسازی‌هایتان شده است. آیا این نقدها باعث شد بخت خود را در نقاشی هم بیازمایید؟

نه برایم بیشتر لذت نقاشی کردن مهم بوده است و اینکه در نقاشی، با عرصه‌ای رو به ه‌ستم که متکی به سفارش نیست. به هر حال در نقاشی آزادی بیشتری دارم. البته نگاهی گذرا به تاریخ هنر معاصر نشان می‌دهد در تعریف جدید، دیگر مرزی میان هنر‌ها وجود ندارد و هنرمند، بسته به ایده‌ای که دارد، می‌تواند یکی از رسانه‌ها را برای بیان عقاید و احساسات خود برگزیند. ویژگی مشترک من در هر یک از این سه رسانه، استفاده از متون و ادبیات فارسی یا داستان‌هایی است که به آنها علاقه‌مندم و در ذهنم نقش بسته‌اند.

– آیا سفارش تا این حد برای یک تصویرساز دست و پاگیر است؟

به هر حال بله، در تصویرسازی همیشه سفارش ناشر بالای سر‌تان است. متن محدودیت ایجاد می‌کند. مدیر هنری بالای سر‌تان است. با هزار نوع مانع و به رو هستید که البته بد نیست، ولی به هر حال وجود دارد. این ویژگی تنها مختص تصویرسازی در ایران نیست. شما اگر با ناشر خارجی هم کار کنید این قید و بندها مقابل‌تان هست.

سال پنجم ■ شماره ۱۰۹۷ ■ یکشنبه ۲۳ آبان ۱۳۸۹

تجسمی

چاقو‌کشی در نقاشی

تا قبل از هفته‌ای که گذشت مهم‌ترین خاطره من از «چاقو» بعد از «قیصر» و «مسعود خان کیمیایی» یا آن لحظه ذهنی و رمانتیک رونمایی «یوسف» و بریدن دست‌ها و خونین شدن پرتقال‌ها، مربوط به روزهایی بود که تقریباً دو سه سال یک بار با جمعی از دوستان هنرمند

مهمان «زنجان» می‌شدیم و هر بار بی‌برو برگرد یک ست کامل «چاقو» هدیه می‌گرفتیم از جیبی و میوه‌خوری تا ساطور.

البته میزبان خوش‌ذوق حواس‌اش بود دسته چاقوها هر بار متفاوت با دفعه پیش باشد و تکراری قلمداد نشود. هرچند هشدار شوخ‌گونه میزبان درباره تیزی چاقوها همیشه یکسان بود: «بیا که این چاقو فقط و فقط یک جا رو نمی‌یره، دستشو!»

اما هفته پیش «چاقو» به صدر اخبار آمد و چاقو‌کشی که از میدان کاج «تهران» آغاز شد به فوتبالی به «آبادان» رسید و عاقبت در یک جشنواره تئاتری در «یاسوج» خود را به رخ کشید تا «هفته چاقو‌کشی» خود را در خاطرات بگنجاند و از خطراتی پرده بردارد که همیشه در قالب‌های شیک‌ی نظیر «رنگ باختن هویت»، «خودباختگی فرهنگی» و «هجوم فشارهای عصبی» هشدارش اعلان می‌شد اما کو گوش!

تراژدی انسانی میدان کاج این قلم را به لکت می‌اندازد. از آن «تماشاگران فاجعه» که

بگذریم غریبه که نیستید چاقو‌کشی در خیابان و فوتبال خیلی اتفاق‌های تازه‌ای نبودند اما این حادثه در یک جشنواره هنری همه را چارشاخ باقی گذاشت. عدای از آگاهان به کنه ماجرا چنین تحلیلی می‌کنند که فرصت‌های اندکی برای دیده شدن جوانان هنرمند شهرستانی فراهم

است و گاه رقابت در یک جشنواره هنری بسان جنگ برای زنده ماندن و بقا جلوه می‌کند و فشارهای عصبی کار خودش را می‌کنند. خوشبختانه جامعه تجسمی ما هیچ نسبتی با «چاقو» ندارد اما تا دل‌تان بخواهد در «چاقو‌کشی» بد طولایی دارد. ظاهراً برای اینکه سهم این جامعه از این هفته تاریخی مصون بماند و این توانایی شگرف یادآوری شود، به طور کاملاً اتفاقی در «شماره دوم فصلنامه هنر فردا» که یکشنبه پیش در هتل اوین رونمایی شد، تابلویی معروف

از «آیدین آغداشلو» از مجموعه «سال‌های آتش و برف» به چاپ رسیده که چاقویی بسیار نفیس بر فراز سر آدمی که شاخه گلی به دست دارد کشیده شده است که تابیدی می‌کند پاش بیفتد نقاش‌های ما چه چاقو‌کش‌های قابلی هستند!

پرسودترین تجارت تاریخ ایران

تابلوی «نقاش و مدلس» بابلو پیکاسو موزه هنرهای معاصر تهران به موزه زوربخ امانت داده شده است. در روز افتتاح نمایشگاه بیش از دو هزار نفر به مراسم آمده بودند. در این مراسم سه بار از ایران به دلیل امانت‌سپاری این اثر قدردانی شد ضمن اینکه مهم‌ترین سکان نمایشگاه را به تابلوها اختصاص داده بودند. این حرف‌های هیجان‌انگیز را «محمود شالویی» مدیرکل تجسمی ارشاد صبح سه‌شنبه‌ای که گذشت در کنفرانس خبری‌اش زده است که از یک غرور ملی به سبب دارا بودن یک ثروت جهانی حکایت می‌کند. این همان ثروتی است که «علیرضا سمیع‌آذر» مدیرکل اسبق هنرهای تجسمی در مصاحبه‌ای با دوربین «بهمن کیارستمی» که برای ARTE فرانسه شده بود، خرید گنجینه موزه هنرهای معاصر را «پرسودترین تجارت ایران» خوانده است. شنی‌دم در کنفرانس خبری روز سه‌شنبه دوست هنرمند و روزنامه‌نگارم «محمود نورایی» خطاب به مدیرکل تجسمی ارشاد گفته است: «همه این آثار را که مایه فخر ایران شده‌اند هنرمندی به نام «کامران دیبا» خریده است که همین روز پیش بعد سال‌ها نمایشگاهی داشت و آنها که باید قدرشناس این لطف او باشند نه‌تنها به تماشا‌ی آثارش نرفتند و به او ادای احترام نکردند بلکه برای ارائه مجوز نمایشگاهش هم مانع‌تراشی‌ها کردند. حق با محمود نورایی است. قدرشناسی رسم این سالیان ما شده است اما در عین حال جالب است بدانید به لطف تلاش‌های «شهناز خونساری» مدیر گالری، همه آثار استاد دیبا به فروش رفت تا در غیاب استاد و دوری‌اش از سرزمین مادری امضایش قدر ببیند و این پیام به او برسد که مردم دوستش دارند. بگذریم، مدیرکل تجسمی در این کنفرانس خبری درباره مجوز گالری‌ها و... اظهاراتی به شعر و نثر گفت که در هفته آتی در خصوص بخش سخنان نثرش نقدهایی دارم برای این هفته. تحلیل اظهارات ایشان درباره حراجی‌ها

– این زیبایی را بهتر نشان دهم.

– این پروژه ادامه پیدا خواهد کرد؟

اگر بتوانم دوباره به پاکستان بروم، حتماً ادامه می‌دهم. چندی قبل دوباره سفری به این کشور داشتم که به دلیل تعطیلی موقت این مرکز و همچنین سیل پاکستان نتوانستم از شخصیت‌های جدید عکاسی کنم. البته نمی‌خواهم به شکل کامل روی این پروژه کار کنم اما در هر فرصتی که در هر جا داشته باشم این پروژه را ادامه می‌دهم.

– و سوال آخر اینکه چرا اینقدر دیر اولین نمایشگاه عکس‌های خود را برگزار کردید؟

عجله‌ای برای این کار نداشتم. فکر می‌کنم ابتدا باید در کاری که انجام می‌شود، به یک فکر منسجم رسید و بعد نمایشگاه برگزار کرد. حالا از اولین نمایشگاه راضی‌ام، چون یک کار مستند است و در عین حال زیبایی‌شناسی مرا دارد. به بیننده شوک می‌دهد و این همان چیزی است که دنبال آن بودم.

–

– با تمام این اوصاف، حالا بیشتر خودتان را یک تصویرساز می‌دانید یا یک نقاش؟

هنوز هم یک تصویرساز هستم. تا آخر عمر عاشق تصویرسازی خواهم بود. اصولاً کار برای کودک را خیلی دوست دارم و نمی‌توانم از آن جدا شوم. نقاشی و انیمیشن، شاخه‌هایی از تصویرسازی هستند. باز هم فرمت کتاب برایم دوست‌داشتنی است.

– با تمام محدودیت‌های عرصه نشر و تصویرسازی کتاب کودک، باز شیفته آن هستید؟

بله. همین که کتاب چاپ‌شده را در دست می‌گیرم، لذت می‌برم.

– ولی به هر حال نقاشی، دنیایی متفاوت از تصویرسازی است. آیا از این تکران نیستید که نتوانید رضایت خاطر مخاطبان نقاشی را به دست آورید؟

چرا، واقعاً این مساله برایم تکران‌کننده است. واقعیتش این است که دوست دارم بینیم بازخورد‌های نقاشی‌هایم برای مخاطبان چگونه است. این تا حد نقاشی‌هایم را آن طور که باید و شاید، ارائه نداده‌ام. بنابراین برایم مهم است بدانم مخاطبان چه فکری درباره آنها می‌کنند.

– آتان نمایشگاه اخیرتان مربوط به چه دوره‌هایی است؟

این آثار دوره‌های مختلف کارم را دربر می‌گیرد و مربوط به سه سال اخیر است که زیرنظر استفاده آقای مسلمان به نتیجه رساندم. کارهای اولی‌ام بیشتر سیاه و سفید هستند و رفته‌رفته در کارهای بعدی رنگ هم وارد اثر شد. کارها سه دوره هستند. دوره اول تحت عنوان «بازگشت» شناخته می‌شود. نام دوره دوم را «راوی» گذاشتم‌ام که رنگ در آنها دیده می‌شود، ولی چندان فیگوراتیو نیستند در این دوره آخر خودم را آزاد گذاشتم و سراغ موضوع قاجار رفتم. لباس‌ها و کاراکترهای آن دوره برایم جالب و جذاب است. دوره قاجار برایم دوره مهمی است. با اینکه‌ها در این دوره ایران در آستانه تجدید قرار داشته، اما فضای آن به گذشته ما خیلی نزدیک است. این دوره یادآور دوره چاپ سنگی‌هاست که طی سال‌های اخیر علاقه‌مندان زیادی پیدا کرد.

– در این نقاشی‌ها که آبستره فیگوراتیو هستند، پس‌زمینه تکرنگ زیاد مشاهده می‌شود. آیا این تکرنگی کارها متأثر از فعالیت شما در تصویرسازی است؟

من خیلی نمی‌توانم رنگ‌های مختلف را کنار هم قرار دهم. همیشه به رنگ‌های ساده و فرم‌های ساده و کلا سا‌دی در تصویر گرایش دارم. این امر موقعیت مناسبی برای ارائه موتیف‌های شخصی فراهم می‌کند.

چاقو‌کشی در نقاشی

تا قبل از هفته‌ای که گذشت مهم‌ترین خاطره من از «چاقو» بعد از «قیصر» و «مسعود خان کیمیایی» یا آن لحظه ذهنی و رمانتیک رونمایی «یوسف» و بریدن دست‌ها و خونین شدن پرتقال‌ها، مربوط به روزهایی بود که تقریباً دو سه سال یک بار با جمعی از دوستان هنرمند

مهمان «زنجان» می‌شدیم و هر بار بی‌برو برگرد یک ست کامل «چاقو» هدیه می‌گرفتیم از جیبی و میوه‌خوری تا ساطور.

البته میزبان خوش‌ذوق حواس‌اش بود دسته چاقوها هر بار متفاوت با دفعه پیش باشد و تکراری قلمداد نشود. هرچند هشدار شوخ‌گونه میزبان درباره تیزی چاقوها همیشه یکسان بود: «بیا که این چاقو فقط و فقط یک جا رو نمی‌یره، دستشو!»

اما هفته پیش «چاقو» به صدر اخبار آمد و چاقو‌کشی که از میدان کاج «تهران» آغاز شد به فوتبالی به «آبادان» رسید و عاقبت در یک جشنواره تئاتری در «یاسوج» خود را به رخ کشید تا «هفته چاقو‌کشی» خود را در خاطرات بگنجاند و از خطراتی پرده بردارد که همیشه در قالب‌های شیک‌ی نظیر «رنگ باختن هویت»، «خودباختگی فرهنگی» و «هجوم فشارهای عصبی» هشدارش اعلان می‌شد اما کو گوش! تراژدی انسانی میدان کاج این قلم را به لکت می‌اندازد. از آن «تماشاگران فاجعه» که بگذریم غریبه که نیستید چاقو‌کشی در خیابان و فوتبال خیلی اتفاق‌های تازه‌ای نبودند اما این حادثه در یک جشنواره هنری همه را چارشاخ باقی گذاشت. عدای از آگاهان به کنه ماجرا چنین تحلیلی می‌کنند که فرصت‌های اندکی برای دیده شدن جوانان هنرمند شهرستانی فراهم است و گاه رقابت در یک جشنواره هنری بسان جنگ برای زنده ماندن و بقا جلوه می‌کند و فشارهای عصبی کار خودش را می‌کنند. خوشبختانه جامعه تجسمی ما هیچ نسبتی با «چاقو» ندارد اما تا دل‌تان بخواهد در «چاقو‌کشی» بد طولایی دارد. ظاهراً برای اینکه سهم این جامعه از این هفته تاریخی مصون بماند و این توانایی شگرف یادآوری شود، به طور کاملاً اتفاقی در «شماره دوم فصلنامه هنر فردا» که یکشنبه پیش در هتل اوین رونمایی شد، تابلویی معروف از «آیدین آغداشلو» از مجموعه «سال‌های آتش و برف» به چاپ رسیده که چاقویی بسیار نفیس بر فراز سر آدمی که شاخه گلی به دست دارد کشیده شده است که تابیدی می‌کند پاش بیفتد نقاش‌های ما چه چاقو‌کش‌های قابلی هستند!

سین عبدالحامیدپور

پشت پیچ

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–

–